

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۷

جستاری در نقد حضور اعقاب حضرت عباس علیه السلام در شبه قاره هند

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۵/۳/۲۴

محمد طاهر عباس *

سید علمدار حسین شاه **

نسب شناسی را می توان شاخه ای از مطالعات شمرد که از نظر تاریخی، اجتماعی و حتی فقهی، دارای اهمیت بسیار، به ویژه برای شیعیان است. منابع نسب شناسی، آگاهی های اندکی در باره اعقاب عباس بن علی علیه السلام در اختیار ما می نهد. بر اساس مندرجات کتاب زاد الأعوان (تألیف یافته در سال ۱۳۱۵ ق.) که تنها سند مورد استفاده منابع بعدی است، علویان عباسی تبار اواخر قرن پنجم هجری به هند آمدند و طایفه اعوان هند هم که اکنون علوی خوانده می شوند، بدیشان منسوب اند.

این نوشتار، برای بررسی درستی این انتساب، منابع مورد استناد زاد الأعوان، یعنی سه کتاب: میزان هاشمی، میزان قطبی و خلاصة الأنساب را با مراجعه به منابع رجالی، انساب، تاریخ و حدیث، مورد واکاوی قرار داده است و به این نتیجه رسیده که دو کتاب نخست، وجود خارجی ندارد و کتاب سوم نیز به احتمال

* سطح چهار جامعه المصطفی العالمية: misum93@gmail.com

** دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت علیهم السلام، جامعه المصطفی العالمية: ahussain207@gmail.com

قوی همان خلاصة الأقوال مرحوم علامه حلی (م. ۷۲۶ ق.) است که مطالب آن برای اثبات این مدعا کافی نیست. همچنین، اثبات تاریخی شخصیتی به نام «عون قطب شاه» از نسل حضرت عباس (ع) و خلیفه عبدالقادر گیلانی، از مستندات ارائه شده بر نمی‌آید.

کلیدواژگان: اعقاب عباس بن علی (ع)، زاد الأعوان، خلاصة الأنساب، میزان قطبی، میزان هاشمی.

مقدمه

أعوان، یکی از اقوام شبه‌قاره هند هستند که از زمان قدیم در این شبه‌قاره زندگی می‌کنند و عمدتاً در کوهستان نمک در ایالت پنجاب پاکستان، و عده‌ای نیز در شهر لدهیانه ایالت پنجاب هند به‌سرمی‌برند. برخی اعوان، این ادعا را دارند که از لحاظ نژاد، عرب‌اند و سلسله‌نسبشان به حضرت امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب (ع) می‌رسد. بر این اساس، آنان سادات علوی هستند^۱ و جدشان به نام عون، اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم^۲، به هند آمد و آنجا ماندگار شد و توسط او، نسل حضرت عباس (ع) در شبه‌قاره گسترش پیدا کرده است و به مناسبت اسم جدشان، «أعوان» نامیده می‌شوند.^۳

ناگفته نماند، کسانی که ادعا دارند از اعقاب حضرت علی (ع) هستند، عمدتاً دو طایفه‌ای از اعوان هستند که در نسب‌نامه‌های موجود اختلاف شدیدی دارند. یکی از آنان قائل است که سلسله‌نسب آنان از طریق فرزندان محمد بن حنفیه (۸۱ ق.) به امیر مؤمنان (ع) می‌رسد.^۴ گروهی دیگر ادعا می‌کند که سلسله‌نسبشان از طریق فرزندان حضرت عباس، به امیر مؤمنان (ع) می‌رسد^۵ و در نهایت، نسب یکدیگر را رد می‌کنند^۶ و جالب این است که هر دو، نسبت به این مطلب اتفاق نظر دارند که قطب شاه (م. ۵۵۶ یا ۴۳۱ ق.)^۷ در سلسله‌نسب آنها قرار دارد. شایان توجه است که هر دو طایفه، دلایل، مستندات و شواهدی ارائه می‌کنند؛ ولی برخی بزرگان علمای شیعه از همان منطقه، مانند علامه باقر هندی (م. ۱۹۶۶ م.)، به تألیف کتاب اشاره نموده و ادعای سیادت آنها را رد

کرده است؛ زیرا سیادت آنان را ادعایی بدون دلیل می‌داند؛ درحالی که سیادت، امری است که بدون دلیل ثابت نمی‌شود. همچنین، گفته: امروزه، در یک کتاب سعی شده که نسب آعوان را به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام برسانند؛ ولی آن نسب، با کتب معتبره انساب مطابقت ندارد.^۸

پیشینه ورود اعقاب امیر مؤمنان علیه السلام به هند

از نظر بحث اعقاب امیر مؤمنان علیه السلام، می‌توان سرزمین هند را به فاطمی و غیرفاطمی تقسیم کرد. بر اساس منابع تاریخی، نخستین فرد فاطمی، شخصی به نام عبدالله اشتر، فرزند محمد نفس زکیه بود که در سال ۱۵۱ وارد هند شد.^۹ البته در زمان بعدی، به‌خصوص از قرن ششم به بعد، سادات فاطمی به صورت گسترده در شبه‌قاره به چشم می‌خورند؛ اما سادات غیر فاطمی از فرزندان عمر الأُطرف و محمدبن حنفیه در قرن سوم در سرزمین ملتان^{۱۰} و منصوره^{۱۱}، جمعیت قابل توجه‌ای داشتند.^{۱۲} به گفته نسب‌شناسان، جعفر الملک ملتانی^{۱۳} (زنده در ۱۲۰ق.) از فرزندان عمر الأُطرف وارد ملتان شد^{۱۴} و به گفته ابودلف (م. ۲۲۶ق.) در شهر مولتان افرادی از اعقاب عمر الأُطرف صاحب املاک بسیاری بودند.^{۱۵} در سال ۳۰۳ وقتی مسعودی (م. ۳۴۵ق.) وارد شهر منصوره شد، تعداد کثیری از فرزند عمر الأُطرف و محمدبن حنفیه را در آنجا دیده است.^{۱۶} خلاصه اینکه منابع تاریخ، جغرافیا و انساب، اعقاب عمر الأُطرف و محمدبن حنفیه را در شبه‌قاره هند ذکر کرده‌اند و هیچ‌دکری از اعقاب عباس‌بن‌علی علیه السلام نیامده است. سؤال، این است اگر در منابع در خصوص این موضوع چیزی نقل نشده، چطور این مطلب رواج یافته است؟

تاریخچه موضوع

حدود صد سال پیش، قبل از استقلال پاکستان، در شبه‌قاره فردی به نام مولوی حیدر علی (زنده در ۱۳۲۷ق.)، برای اثبات ادعای علوی‌بودن طایفه اعوان، کتاب *تاریخ علوی*^{۱۷} را نوشت و به دلیل خواندن نسب‌نامه خنیاگران^{۱۸} در مراسم عروسی، ادعا کرد که سلسله‌نسب اعوان به محمدبن حنفیه می‌رسد؛ ولی در این نسب‌نامه‌ها، اختلافات جدی

وجود داشت.

در سال ۱۳۱۵ ق. فردی به نام نورالدین سلیمانی (زنده ۱۳۱۹ ق.^{۱۹}) کتاب *زاد الأعوان* را نوشت.^{۲۰} به نظر می‌رسد که وی نخستین مرتبه ادعا کرد که اعوان از نسل حضرت عباس بن ابی طالب (ع) هستند و نسب‌نامه جدیدی را ارائه کرد. گویا طبیب غلام نبی، کسی بوده است که نورالدین سلیمانی و حیدر علی (زنده در ۱۹۰۹ م.) را به نگارش کتابی در تثبیت این انتساب تشویق کرده باشد. طبیب غلام نبی، همچنین اقدام به انتشار و توزیع رایگان این دو کتاب نمود؛^{۲۱} هرچند حیدر علی برای ردّ این نظر، بعد از تألیفات نورالدین، کتابی به نام *تاریخ حیدری*^{۲۲} نوشت؛ البته جالب این است که خود نویسنده *زاد الأعوان* از قوم اعوان نبوده است. به هر حال، کتاب *زاد الأعوان* نسبت به کتاب *تاریخ حیدری* رواج بیشتری پیدا کرد و طبیب غلام نبی، آن را چاپ کرد^{۲۳} و برای پخش مجدد آن، هزینه بسیاری نیز صرف شد؛^{۲۴} زیرا به گمان وی، این کتاب مستند به منابع معتبر بود. شواهدی وجود دارد که طبیب غلام نبی و دیگران سعی داشتند این سلسله‌نسب را بیشتر رواج دهند؛ از جمله آن شواهد این است که:

کتاب *زاد الأعوان* تا سال ۱۹۲۳ م. سه مرتبه چاپ شده بود^{۲۵} و با توجه به وضعیت علمی و فرهنگی آن زمان، چاپ چنین کتابی تا سه دفعه، قابل تأمل است. علاوه بر آن، نورالدین در ضمن معرفی منابع کتاب *زاد الأعوان*، نسب‌نامه علوی اعوان را ذکر کرده که نسخه خطی آن به زبان عربی توسط علمای بغداد نوشته شده و مهر معتصم بالله روی آن وجود دارد و هر کسی می‌خواهد این نسب‌نامه را بگیرد، می‌تواند با پرداخت شصت روپیه^{۲۶} کپی آن را بگیرد.^{۲۷} و همچنین، بعد از چاپ *باب الأعوان* فردی به نام حسام‌الدین^{۲۸} (زنده در ۱۹۲۳ م.) کتابی به‌عنوان *نسب الأعوان* نوشت و در این کتاب، به صورت تحقیق میدانی، از مردم منطقه خود پرس‌وجو کرد و نسب‌نامه‌ها را مرتب نمود و نسب خویش را تا فرزندان عون قطب شاه، در *باب الأعوان* نوشت.^{۲۹} این کار حسام‌الدین، مورد تأیید و تمجید

برخی افراد قرار گرفت و به همین علت، در تئمه‌ای که آخر این کتاب نوشته، پسر طیب غلام نبی، به نام مظفر حسین می‌باشد. در آن، از حسام‌الدین تشکر می‌کند و همچنین کسانی را مورد ستایش قرار داده که در آینده چنین کاری انجام خواهند داد.^{۳۰} وی در آن تئمه نوشته که مردم می‌توانند این سلسله‌نسب را به قیمت چهار آنه^{۳۱} از نویسنده یا از کتاب‌فروشی «لطف زندگانی» دریافت کنند.^{۳۲} در ضمن، آخر کتاب باب /الأعوان، اعلامیه عمومی چاپ شده که هرکس به‌ازای یک روپیه می‌تواند سلسله‌نسب خود را به چاپ برساند.^{۳۳}

زمینه سیاسی و اجتماعی

از زمان قدیم در شبه‌قاره، نظام کاست^{۳۴} حاکم بود و با وجود آزادی، اقوام پست همیشه زندگی سختی داشتند. شناخت آنان با حرفه‌های مختلف، مانند: کفاشی، آرایشگری، آهنگری و یا نجاری بوده است و این حرفه‌ها پست شمرده می‌شدند و اقوام فرودست را نیز با این حرفه‌ها می‌شناختند.^{۳۵} برای رفع این تبعیض، مسلمانان فاتح هم کاری نکردند و با وجود تغییر دین و مذهب در این سرزمین، تفاوت طبقاتی به جای خود باقی ماند^{۳۶} و تا زمان استعمار، این اختلاف طبقاتی اجتماعی همچنان ادامه یافت.^{۳۷} در نظر آنان، تمامی طبقات شبه‌قاره مساوی بودند و کسانی که به آنان بیشتر خدمت می‌کردند، اهمیت بیشتری می‌یافتند؛ چه از طبقه بالادست باشند، چه از طبقه فرودست. حاکمان غالب سعی داشتند که در جامعه، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی انجام دهند.^{۳۸} این اصلاحات، باعث آغاز تحول اجتماعی بود و از این طریق، برای اقوام فرودست فرصتی پیش آمده و برخی افراد موقعیت برتری را کسب کردند و این، باعث ناراحتی اقوام برتر شده بود.^{۳۹}

افراد اقوام فرودست باوجود این موقعیت برتر نزد حاکمان انگلیس، در جامعه به دید حقارت نگریسته می‌شدند و شاید به همین علت، برخی اقوام که موقعیت اجتماعی نداشتند، سعی کردند که خود را به یکی از نژاد برتر و نجیب پیوند بزنند^{۴۰} و چون در میان

مسلمانان، سادات نسل برتر به شمار می‌روند و احترام خاصی دارند، برخی سعی داشتند که خود را به این طایفه منتسب کنند و این مطلب، در برخی کتب معاصر به‌خوبی مشهود است.^{۴۱}

در این عصر، مطلب مهمی که باید به آن توجه کرد، این بود که دولت انگلیس برای تثبیت و دوام اقتدار خویش، اطلاعات مربوط به مردم هند را به صورت تحقیق میدانی جمع‌آوری و ثبت کرد؛ از جمله، تمام اقوام و قبایل مردم هند را نیز ثبت نمود.^{۴۲} این امر، باعث شد اقوامی که به‌تازگی موقعیت و مقامی پیدا کرده بودند، سعی نمایند به‌عنوان اقوام برتر شناخته شوند و کسانی که با این تحقیقات مخالف بودند، از خود واکنش نشان دادند؛ از جمله، طایفه اعوان طبیب غلام نبی، غیر عربی‌بودن اعوان را که از طرف حاکمان انگلیس مطرح شده بود، نپذیرفت و سعی کرد با صرف هزینه بسیار، ادعای عربی‌النسل و از اعقاب امیرمؤمنان بودن خود را به اثبات برساند.^{۴۳} برای این کار، نخست مولوی حیدر علی و سپس نورالدین سلیمانی را تحریک کرد که در خصوص این موضوع، کتابی را تألیف کنند و نورالدین، کتاب *زاد الأعوان* را نوشت. پس، *زاد الأعوان* کتابی است که در آن، تاریخ و تداوم اعقاب حضرت عباس بن علی (ع) ذکر شده است و از این لحاظ، حایز اهمیت است که آبشخور و سرمنشأ تأثیر در همه منابع بعدی شده است. بنابراین، در این نوشته سعی شده است که ادعای کتاب *زاد الأعوان*، به‌خصوص دلایل و مستندات ارائه‌شده برای سلسله‌نسب علوی اعوان، مورد بررسی قرار گیرد.

شخصیت و جایگاه علمی نورالدین سلیمانی

اطلاعات چندانی درباره این نویسنده وجود ندارد. همه اطلاعاتی که در دسترس است، از کتاب *زاد الأعوان* و باب *الأعوان* گرفته شده است. نام وی، مولوی نورالدین سلیمانی بن حاجی نور محمد افغانی است که در سال ۱۲۹۰ ق در روستای کُفری، واقع در منطقه سون سکیسر^{۴۴} به دنیا آمد. سال‌ها به تحصیلات پرداخت؛ اما اینکه محل تحصیلش کجا بود و فعالیت علمی او چه بوده، معلوم نیست. فقط در شرح حال خودش در

کتاب باب الأعوان، تألیفات خود را ذکر کرده است؛ مانند: *ایضاح المجددی* فارسی و عربی، *نور الأسناد*، *تاریخ سلیمانی* و *باب الأعوان*. کتاب *باب الأعوان* که درباره نسب علویان است، بعد از *زاد الأعوان* نوشته شده و کتاب *تاریخ سلیمانی* هم احتمالاً درباره تاریخ سلسله نسب خود نویسنده می باشد.

جایگاه علمی نویسنده، به وضوح روشن نیست؛ زیرا جز دو کتاب *زاد الأعوان* و *باب الأعوان* که درباره نسب اعوان اند، آثار دیگر وی در دسترس نیست؛ ولی می توان گفت که نویسنده، اطلاعات کافی درباره حدیث، فقه، رجال اهل سنت، تفسیر و تاریخ داشته است؛ چون در لابه لای این دو کتاب، به این موضوعات پرداخته است. همچنین، به زبان عربی و فارسی تسلط داشته است.

معرفی و ساختار کتاب

زاد الأعوان، نخستین کتاب به زبان اردوست که سلسله نسب اعوان منتسب به حضرت عباس (ع) را از عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب (م. ۱۲۰ ق.) تا عون قطب شاه^{۴۵} (۵۵۶ ق.) و فرزندان^{۴۶} معرفی می کند. این اثر، مشتمل بر چهار فصل و یک خاتمه است: فصل اول: شامل مباحث کلیات، معرفی خود نویسنده، معرفی منابع، شرافت حسب و نسب، کفو بودن، کسب و کار و شغل، مذهب، مناطق اعوان نشین، صفات و خلق و خوی اعوان، نژاد و فقرای اعوان.^{۴۷}

فصل دوم: درباره نسب بنی هاشم، زندگانی حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب (م. ۱۰ بعثت)، امیر مؤمنان (ع)، امام حسن (ع) (م. ۵۰ ق.)، امام حسین (ع) (م. ۶۱ ق.)، حضرت عباس بن علی (م. ۶۱ ق.)، عمر بن علی بن ابی طالب (م. ۶۱ ق.)، محمد بن حنفیه (م. ۸۱ ق.) و ازدواج و فرزندان امیر مؤمنان (ع) می باشد.

فصل سوم: به بیان نسب عباسی علوی (فرزندان حضرت عباس بن علی بن ابی طالب (ع)) اختصاص یافته است.

فصل چهارم: درباره اعوان قطب شاهی است^{۴۸} که شامل عون قطب شاه علوی قادری

و فرزندانش می‌باشد.

خاتمه: کتاب مذکور، یک خاتمه دارد که در دسترس نیست.

سبب تألیف

مؤلف درباره سبب تألیف کتابش نوشته است:

۱. از طرف برخی افراد طایفه اعوان تقاضا شده بود که در مورد تاریخ و نسب‌نامه اعوان کتابی بنویسم.
۲. فردی به نام طیب غلام نبی که رئیس طایفه اعوان، در منطقه خویش بود، حدود ده‌نامه نوشت و سپس در سال ۱۳۱۵ق. بعد از دیدار نویسنده با حکیم غلام نبی در لاهور، وی درباره تألیف این موضوع اصرار ورزید و بر این نکته تأکید بسیاری کرد که «نسب‌نامه و تاریخ، بدون مدرک کتب قدیمی تألیف نشود».
۳. چند فرد برجسته انگلیسی و اقوام دیگر، به نسب اعوان شبهات جدی وارد کرده‌اند که پاسخ به آن، بسیار ضروری است و غلام نبی، تمامی هزینه چاپ و انتشار را به عهده گرفت.^{۴۹}

روش نورالدین در کتاب زاد الأعوان

روش نویسنده زاد الأعوان این است که تمامی اشخاص در سلسله‌نسب حضرت عباس (ع) را بعد از عنوان کردن یک شخصیت از عبیدالله بن عباس بن ابی طالب (ع) (۱۲۰ق.) تا عون قطب شاه (و. ۴۱۹ق - م. ۵۵۶ق.)، شرح حال و جایگاه علمی و شجره طریقت، آن را از سه کتاب: میزان هاشمی، میزان قطبی و خلاصه الأنساب ارائه می‌کند^{۵۰} و سپس، برای تثبیت موقعیت هر فرد، حوادث تاریخی از جمله: اسامی پادشاهان سرزمین عرب، مصر، اندلس و هند، و نیز حوادث مهم و برجسته آن زمان را بیان می‌کند تا هماهنگی زمانی ایجاد شود. علاوه بر آن، هنگام مستند کردن مطالب خویش، مطالب را مبهم و کلی ارائه کرده است؛ به گونه‌ای که خواننده نمی‌تواند سخن مؤلف را از نصوصی که از منابع نقل شده، متمایز سازد. چنین ترکیبی، موجب خواهد شد که خواننده اعتبار

نصوص را به نظرات مؤلف نیز تسری دهد.

مطالب در موارد متعددی، بدون نشانی دقیق ذکر شده‌اند. البته در ضمن شرح حال طیار بن قاسم آمده است که چون شجره طریقت طیار در این سه کتاب نیامده، در این کتاب، شجره طریقت طیار را ذکر نمی‌کنم.^{۵۱} از این می‌توان فهمید که وی شجره طریقت همه افراد را از همین سه کتاب نقل کرده است.

وی از شرح حال عبیدالله علوی تا فرزندان قطب شاه، محمد و عبدالله را از سه کتاب: *میزان هاشمی*، *میزان قطبی* و *خلاصه الأنساب* ذکر کرده و سپس، شرح حال فرزندان محمد و عبدالله را از *میزان هاشمی* و *میزان قطبی* به همراه کتب دیگر نقل نموده است.

انگیزه‌های اجتماعی در تألیف این کتاب را می‌توان در تلاش مؤلف برای تفکیک قائل شدن بین شغل و طبقه اجتماعی، با مباحث نژادی و نسبی جست‌وجو نمود؛ چه اینکه او بحث‌هایی را مطرح کرد که اشکال‌ها و چالش‌های پیش‌آمده را جواب داده است؛ از جمله اشکال‌های مهم این بود: طایفه اعوان که با کار و هنر خود شناخته می‌شوند، به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند؛ مانند: کفاش، قالیباف، آرایشگر، خیاگران، موسیقار، کوزه‌گر و غیره.^{۵۲} نورالدین متوجه این چالش اجتماعی طایفه اعوان بود. به همین دلیل، در مقدمه خود، بحث اکتساب را مطرح کرد و نظام طبقاتی موجود را مورد نقد قرار داد و سعی نمود که حساب نژاد را با کارهایی که انسان با آن کسب درآمد می‌نماید، جدا کند.^{۵۳}

محتوای کتاب

در اینجا بحث اصلی درباره نسب علویان است. نورالدین (زنده ۱۳۱۹ق.)، نسب‌نامه اعقاب حضرت عباس (ع) را چنین نقل کرده است: عبیدالله، حسن، حمزه، جعفر، علی، قاسم، طیار، حمزه ثانی، یعلی و عون.^{۵۴}

شایان توجه است که همین نسب‌نامه تا حمزه ثانی، به جز جعفر و طیار و قاسم، در کتاب *خلاصه الأقوال* علامه حلی (م. ۷۲۶ق.) ص ۱۲۱ چنین نقل شده است: «حمزة بن القاسم

بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبدالله بن العباس بن علی بن أبی طالب.»

عبیدالله بن عباس

نویسنده به نقل از میزان هاشمی و خلاصة الأنساب نوشته است که عبیدالله (تقریبی ۱۱۶ق.) از اصحاب امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) (۱۱۴ق.) بود و نام مادرش سکینه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود. او زاهدترین افراد در زمان خویش و مانند جدّ خود، شجاع بود. سپس، تاریخ وفات عبیدالله را ۱۲۰ق و یک سال پیش از قیام زیدبن علی ذکر نموده است.

نقد و بررسی:

۱. تمام کتب انساب، به خصوص ابونصر بخاری (حدوداً ۳۴۱ق.) به استناد هیجده نسابه معروف، نام مادر عبیدالله بن عباس را «لبابه» دختر عبدالله بن عباس ذکر کرده است.^{۵۶} همچنین، کتب انساب، دختر عبدالله بن عباس را به جای سکینه، «لبابه» ذکر می‌کنند.^{۵۷} پس، نورالدین مطالبی که در شرح حال عبیدالله بیان نموده، در منابع موجود یافت نمی‌شوند.

۲. در کتب تاریخی و انساب، زمان وفات وی نیامده است؛ ولی سنّ وی را ۵۵^{۵۸} سال ذکر کرده‌اند. با توجه به اینکه اگر سال ولادت عبیدالله را سال ۶۱، یعنی زمان شهادت حضرت عباس بن علی (ع) (۶۱ق.) فرض کنیم، در این صورت نیز وفات وی، ۱۱۶ق خواهد بود.

۳. در زاد الأعوان به نقل از صاحب میزان و خلاصة الأنساب آمده است: کشی از حمدویة بن بصیر روایت می‌کند که امام صادق (ع) بعد از سلام و درود، پیشانی عبیدالله را بوسید و گفت: تو مانند پدرم هستی. سند مذکور، واضح و بدون عیب است.^{۵۹}

این در حالی است که در رجال کشی، ذکری از عبیدالله فرزند حضرت عباس بن علی (ع) نیامده است. ثانیاً، در خلاصة الأقوال درباره عیسی بن عبدالله قمی^{۶۰} (از اصحاب امام صادق (ع)) به نقل از کشی با همین سند و با همین عبارت، نقل شده که امام صادق (ع) پیشانی او را بوسید و گفت: «أنت منا أهل البيت.» و جالب اینکه همین

عبارت در رجال کشی درباره عیسی بن عبدالله با تفصیل بیشتر یافت می شود. سپس، در خلاصة الأقال آمده است: «هذا الطريق واضح»^{۶۱} افزون بر آن، محتمل است که تعبیر «أنت أبی» هم تغییر یافته از «أنت منا أهل البيت» باشد؛ زیرا تعبیر «منا أهل البيت» در رجال کشی و منابع دیگر، از طرف ائمه به کار برده شده است.^{۶۲}

حسن بن عبيدالله علوی^{۶۳}

بدون ذکر نشانی دقیق از میزان هاشمی، میزان قطبی و خلاصة الأنساب، حسن را از اصحاب امام صادق (ع) (م. ۱۴۸ ق.) و شخصیتی با عظمت ذکر کرده است. نام مادر وی را مریم، دختر علی بن عبيدالله بن جعفر طیار نوشته است و تاریخ وفات وی، ۱۸۰ ق و در قبرستان بقیع دفن شده است.

نقد و بررسی:

۱. در کتب رجالی شیعه و تراجم، شرح حالش ذکر نشده است. البته در برخی منابع، مادرش را بدون اینکه اسمش ذکر شود، به عنوان امّ ولد ذکر نموده اند.^{۶۴}
۲. در کتب انساب، سنّ وی ۶۷ سال ذکر شده است.^{۶۵} پس، می توان ادعا نمود که بیشتر توضیحات او، فاقد مستندات لازم در کتب رجال، انساب و تراجم است.

حمزة بن حسن بن عبيدالله علوی

وی از سه کتب مذکور نقل کرده که مادر حمزة بن حسن، رقیه بنت جعفر بن حسن مثنی بود و در ضمن، فضایل او را نیز نقل نموده است.^{۶۶} سپس، می گوید: او در سال حدود ۱۹۰ ق. از دنیا رفت و در بغداد در مقابر قریش مدفون شد^{۶۷} و نیز گفت: مأمون (م. ۲۱۸ ق.)، اولین خلیفه عباسی بود که مذهب شیعه را اختیار کرد و امام رضا (ع) (م. ۲۰۳ ق.) را ولیعهد خود کرد. سپس، از این نتیجه می گیرد که مأمون، حمزه را برای حمایت مذهب شیعه از مدینه به بغداد احضار کرده، همه فرزندان حمزه شیعه شده بودند.^{۶۸}

نقد و بررسی:

۱. در کتب قدیمی رجال شیعه، شرح حال حمزة بن حسن علوی به صورت مستقل

نیامده است و آنچه در منابع آمده، فقط اسم او در ضمن سلسله‌نسب حمزه ثانی ذکر شده است.^{۶۹} البته در برخی کتب معاصر، درباره وی با لفظ «قیل» بدون مستند نقل شده است که او از اصحاب امام رضا (ع) (م. ۲۰۳ق.) بوده است.^{۷۰} نیز لقبش «ابوالقاسم» بوده و به سبب شباهت با امیر مؤمنان (ع)، مأمون (م. ۲۱۸ق.) به وی نامه نوشت و دستور داد که صدهزار درهم به ایشان عطا شود.^{۷۱}

۲. اینکه نام مادر حمزه، رقیه بوده، درست نیست؛ زیرا آنهایی که اسم مادر وی را ذکر کرده‌اند، نام أم حارث بنت فضل را مطرح نموده‌اند؛^{۷۲} نه رقیه بنت جعفر.

۳. منابع یا به ذکر نام دختران جعفر بن حسن پرداخته^{۷۳} و یا در مقام بیان فرزندان وی، نامی از رقیه نبرده‌اند.^{۷۴} فقط مجدی (م. ۳۸۷ق.) دختری به نام «رقیه» را از فرزندان جعفر ذکر کرده است؛ ولی باز به این موضوع که وی مادر حمزه بوده، اشاره نکرده است.^{۷۵}

۴. قسمتی از ترجمه حمزه بن حسن که نورالدین ذکر نموده، در خلاصه الأقوال درباره حسن بن فضال (م. ۲۲۴ق.) نقل شده است؛ «حلو الوجه حسن الشمائل علیه قمیص نرسی و رداء نرسی و فی رجليه محضر».^{۷۶} به نظر می‌رسد: نویسنده این عبارت را با تغییر اندک، از ترجمه حسن بن فضال (م. ۲۲۴ق.) گرفته باشد.^{۷۷} نیز در رجال شیعه، سنان بن عبد الرحمن (از اصحاب امام صادق (ع))، یکی از مصادیق آیه ۱۰۱ سوره انبیا (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى) بیان شده است.^{۷۸}

۵. شیعه شدن مأمون (م. ۲۱۸ق.)، محل اختلاف است.^{۷۹}

۶. مدرکی درباره حمزه یافت نشده که او و فرزندانش شیعه شده و به دعوت مأمون (م. ۲۱۸ق.) به بغداد آمده باشند؛ زیرا اگر چنین بود، حتماً در منابع به آمدن حمزه به بغداد اشاره می‌شد.

۷. شاید نویسنده به جهت ولایتعهدی امام رضا (ع) (م. ۲۰۳ق.)، مأمون را شیعه نشان داده و از این طریق، خواسته که راه را برای آمدن حمزه بن حسن علوی در بغداد هموار کند.

جعفر علوی

او جعفر بن حمزه علوی را محدثی جلیل و جزو اصحاب امام رضا علیه السلام معرفی کرده است. نیز امام رضا علیه السلام درباره او و آدم بن ذکریا فرموده: «المأمونین علی الدین...». همچنین، در کتب برای او از تعبیر «اجتمعت الصحابة...» و «اقروا...» استفاده نموده‌اند. مرگش چند سال بعد از ۲۱۰ ق. بیان شده است.^{۸۰}

نقد و بررسی:

۱. در کتب تاریخی، روایی، رجالی، انساب و تراجم و غیره، ذکری از جعفر بن حمزه نیامده است و همچنین، کسی در ضمن نام فرزندان حمزه، «جعفر» را ذکر نکرده است.
۲. او نام مادر جعفر بن حمزه را أم کلثوم بنت حسن ذکر کرده و سلسله نسب مادرش را به امام حسین علیه السلام رسانده است؛ ولی در کتب انساب که فرزندان حسن بن حسین بن علی بن حسین را ذکر کرده‌اند، دختری به نام أم کلثوم بنت حسن ذکر نشده است.^{۸۱}
۳. ملحق کردن جعفر به آدم بن زکریا، درست نیست؛ چون روایت امام رضا علیه السلام (م. ۲۰۳ ق.)، در منابع رجال شیعه، تنها آدم را مأمون بر دین گفته است.^{۸۲} جالب این است که وی آدم بن زکریا را «صمی» خوانده و برای توضیح معنای «صم» به لغت‌نامه غیاث اللغات^{۸۳} بسنده می‌کند که «صم» شهری نزد اصفهان می‌باشد؛ در حالی که در غیاث اللغات، مکانی به نام «صم» نیامده است.
۴. علامه حلی، تعبیر «اجتمعت العصابة...» و «اقروا...» را درباره عبدالله بن بکیر و جمیل بن دراج (م. قرن دوم هجری) نقل کرده است.^{۸۴}

علی بن جعفر

او شخصیت علی بن جعفر را جزو اصحاب امام محمد تقی علیه السلام وانمود کرده است و نام مادرش را زینب بنت داود از اعقاب عبدالله بن جعفر ذکر نموده است. سپس، درباره مقام علمی او گفته: وی در زمینه‌های مختلف کتاب‌هایی نوشته که از آن زمان تا به امروز مورد استفاده امامیه بوده و دیوان او، بیش از ۲۰/۰۰۰ بیت داشت. خودش هم رکن امامیه و

معلم آنها بوده و در سال ۳۴۵ ق وفات یافت.^{۸۵}

نقد و بررسی:

در منابع شیعه و سنی، شخصی به نام علی بن جعفر بن حمزه و همچنین، نام زینب بنت داود بن قاسم هم که از نسل عبدالله بن جعفر و به عنوان مادر علی بن جعفر معرفی شده، وجود ندارند. البته ترجمه به عنوان علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس، در رجال شیعه آمده است؛ از جمله: ابومحمد، علی بن حمزه، موثق بود و روایات کثیری را نقل نموده و وی کتابی داشته که از امام موسی کاظم (ع) (م. ۱۸۳ ق.) حدیث نقل کرده است.^{۸۶} ترجمه وی را علامه حلی (م. ۷۲۶ ق.) برای علی بن الحسین علم الهدی ذکر کرده است.^{۸۷} همچنین، بعید، بلکه غیرممکن است که تصنیفات وی تا زمان تألیفات میزان قطبی و...^{۸۸}، از قرن دوم تا ششم مورد استفاده امامیه باشد و مؤلفان امامیه هم از آن خبر نداشته باشد.

قاسم بن علی

قاسم بن علی را از اصحاب امامین عسکریین (ع) و امام زمان (ع) ذکر نموده و او را شخصیتی جلیل القدر و کثیرالحدیث معرفی کرده و مادرش را از اعقاب امام علی بن الحسین (ع) به نام زینب بنت علی، یاد نموده است.^{۸۹} همچنین، نویسنده درباره ولادت فرزندش، طیار، روایتی ذکر کرده که طیار بن قاسم به دعای امام حسن عسکری (ع) (م. ۲۶۰ ق.) متولد شد.

نقد و بررسی:

۱. در منابع شیعه و اهل سنت، از وی ذکری نشده است؛ چنان که نمازی شاهرودی (م. ۱۴۰ ق.) در مورد او، «لم یذکروه» گفته است.^{۹۰} البته در کتب رجالی، در سلسله نسب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی (ع)، قاسم به عنوان پدر حمزه ذکر شده است.^{۹۱}

۲. ابن عنبه، قاسم بن محمد لحيانی (زنده در حیات امام حسن عسکری (ع)) را که از اعقاب حضرت عباس (ع) بوده، از اصحاب امام حسن عسکری (ع) (م. ۲۶۰ ق.) ذکر

نموده است.^{۹۲}

۳. آقای مرعشی در نسب‌نامه فرزندان حضرت عباس (ع)، قاسم را فرزند محمد لحيانی ذکر کرده است که همین قاسم، پدر حمزة بن ابویعلی که در حله مدفون است، می‌باشد.^{۹۳}

۴. روایت تولد طیار با همین متن، از محمد بن هارون بن موسی، درباره ابوعلی محمد بن همام بن سهل (صحابی امام جعفر صادق (ع)) نقل شده است.^{۹۴} به نظر می‌رسد که با دخل و تصرف و تغییر اندک در برخی اسامی، مثلاً به جای ابومحمد هارون، محمد هارون، نوشته شده است.

طیار علوی

او طیار را شیخ امامیه و نابغه زمان خویش گفت و چنین شخصیتی بیان کرد که هر شیعه‌ای، به‌خصوص علمای تشیع، از وجود او بهره می‌برد و وجودش «أظهر من الشمس» بوده است. همچنین، علت عدم بیان شجره طریقت، به دلیل عدم ذکر آن در سه کتاب: میزان هاشمی، میزان قطبی و خلاصة الأنساب است.^{۹۵}

نقد و بررسی:

۱. با تکیه بر کتب حدیث، رجال، طبقات، انساب، تاریخ و منابعی از این دست، نامی از وی نمی‌توان یافت.

۲. با توجه به اینکه وی شخصیتی مطرح و مشهور توصیف شده، می‌بایست علاوه بر منابع شیعی، منابع اهل سنت نیز از وی ذکری به میان می‌آوردند؛ همان‌گونه که در خصوص افرادی چون شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق.)، سید مرتضی (م. ۴۳۶ ق.) و علامه حلی (م. ۷۲۶ ق.) رخ داده است؛ در حالی که نه در منابع شیعه و نه در منابع اهل سنت، هیچ ذکر و نامی از وی به میان نیامده است.

۳. کلماتی را که او درباره طیار علوی ذکر کرده، علامه حلی (م. ۷۲۶ ق.) با همین الفاظ، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۴۶۰ ق.) را معرفی کرده است.^{۹۶} به نظر می‌رسد، پیش

از علامه حلّی، کسی عبارت مذکور را این‌چنین ذکر نکرده است.

۴. به جهت عدم دریافت احوال جعفر بن حمزه و طیار بن قاسم در کتب رجالی و حدیثی شیعه، برخی این دو اسم را از نسب‌نامه‌های خود حذف کرده‌اند^{۹۷} و این حذف از جانب آنها، تأیید‌کننده دو شخصیت خیالی و ساختگی است؛ درحالی‌که در پاکستان بعد از چاپ *زاد‌الأعوان* تا امروز، کسانی که به این حقیقت پی نبرده‌اند، در کتب و شجره‌نامه‌های خود بر شجره *زاد‌الأعوان* پایبندند.^{۹۸} پس، بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان گفت که طیار علوی، یک شخصیت ساختگی است.

حمزه ثانی علوی

وی حمزه بن طیار را اهل ثقه نزد اهل حدیث نامیده و مقام و منزلت بسیاری برای او نوشته و او را فرد عابد و زاهد معرفی کرده است و وفات او را حدوداً ۳۹۰ ق ذکر نموده و درباره مادرش گفته: «أُمّه فاطمة بنت اسد الفاروقی...». تا اینکه گفته: «لما مات والده لزم علی نفسه ان یصلی عنهما و...»^{۹۹}

نقد و بررسی:

۱. عبارت کتاب، از لحاظ ادبی مشکل دارد؛ زیرا «لما مات والده» درست نمی‌باشد؛ چون «والد» مفرد است و ضمیر تثنیه (هما) به آن بر نمی‌گردد؛ مگر اینکه گفته شود که الف تثنیه از دست کاتب افتاده باشد؛ زیرا در ترجمه روایت، می‌نویسد که وقتی پدر و مادر ایشان فوت شد، ایشان بر نفس خود لازم کرد که از طرف اینها نماز و غیره، به‌جا آورد.

۲. آنچه نویسنده درباره حمزه بن طیار ذکر کرده، در منابع رجالی شیعه یافت نمی‌شود؛ بلکه این عبارت در *خلاصة الأقوال* و کتب دیگر، درباره صفوان بن یحیی (م. ۲۱۰ ق.) ذکر شده است^{۱۰۰} و به نظر می‌رسد، نویسنده با دخل و تصرف در این روایت، آن را برای حمزه بن طیار ذکر نموده است.

۳. وی، اسم مادر حمزه را فاطمه بنت اسد فاروقی یاد نموده که بعد از تفحص،

سلسله‌نسب مادرش را کامل پیدا نکرده است؛ ولی با واژه «فاروقی» به یقین رسیده است که فاطمه از اعقاب عمر بن خطاب، ملقب به «فاروق» است.^{۱۰۱} نکته جالب اینکه نسب مادر وی را ذکر کرده، ولی در هیچ‌جایی نام «اسد» را در این سلسله‌نسب ذکر ننموده است.

۴. در منابع رجالی و حدیثی شیعه، شخصی که به‌عنوان حمزة بن قاسم معرفی شده و شجره کامل وی تا امیر مؤمنان علیه السلام در کتب رجال ذکر گردیده، او را به‌عنوان «ثقه»، «کثیرالحدیث» و «صاحب تألیف کتب» معرفی کرده‌اند.^{۱۰۲} زمان وفات وی ذکر نشده است؛ ولی با توجه به نقل حدیث از او، می‌توان گفت که وی در هنگام غیبت صغری زندگی کرده است. برخی علمای معاصر نوشته‌اند که او در سال ۳۳۹ ق. زنده بوده است.^{۱۰۳} پس، مطالبی که نورالدین آنها را ذکر کرده، مورد تأیید منابع رجالی و حدیثی شیعه قرار نگرفته است.

یعلی بن حمزة العلوی

درباره یعلی نوشته است که او فردی جلیل‌القدر بوده که کتاب‌های متعددی داشته و در سال ۴۷۳ ق. در بغداد وفات یافته و عون، پسر وی بوده است.^{۱۰۴}

نقد و بررسی:

۱. از نظر ترکیب عربی، «کان له ولد العون» درست نیست؛ مگر اینکه گفته شود که عون، از ولد بدل باشد یا بعد از ولد، این جمله جداگانه حساب شود.

۲. در کتب رجال شیعه و تراجم، ذکر وی از «یعلی» که مشهور به قاسم باشد، موجود نیست. همچنین، در منابع اهل سنت نیز ذکر وی از وی نیامده است. البته حمزة بن قاسم که ذکرش گذشت، کنیه‌اش ابویعلی بود.

۳. نویسنده *زاد الأعوان* تاریخ تولد یعلی را ۳۸۵ ق. بیان نموده و از طرفی، تاریخ ولادت پدرش را سال ۳۰۲ ق. ذکر کرده است. در این صورت، در سن ۸۳ سالگی حمزه، پسرش یعلی، متولد می‌شود. اگرچه این امر از نظر عقلی محال نیست، ولی غیرعادی و عجیب به نظر می‌رسد.

عون بن یعلی

عون بن یعلی (۴۱۹ - ۵۵۶ ق.)، از افراد مهمی است که خود و فرزندانش به شبه‌قاره هجرت کردند و بنا بر ادعای نورالدین، اولاد همین شخص در شبه‌قاره به «أعوان» شهرت می‌یابد. از این رو، نورالدین به این شخصیت بیشتر از دیگران پرداخته است؛ تا جایی که یک بخش کتاب را به عون بن یعلی و فرزندانش اختصاص داده است. خلاصه گفتار وی، این است که عون بن یعلی شیعه بود و بعد از ملاقات با عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ ق.) سنی می‌شود و توسط او به مرتبه قطب^{۱۰۵} می‌رسد و به دستور وی، به همراه دو فرزندش: عبدالله و محمد، برای تبلیغ به هند می‌رود و آنجا به عنوان «قطب» بوده و او باعث اسلام آوردن هزاران نفر شد و در هند به لقب «قطب شاه» مشهور شد و چون که اسمش «عون» بود، اولاد وی در هند به «أعوان» شهرت یافتند. عون و فرزندانش، در هند با زنان کفار ازدواج کردند و صاحب فرزند شدند و بعد از مدتی، عون به همراه دو فرزندش به بغداد برگشتند. عون در آنجا مُرد و دو فرزندش، در بغداد ماندند.^{۱۰۶}

نقد و بررسی:

۱. وی گفته که عون بن یعلی، مشهور به یعلی بن قاسم است. سپس، به نقل از سه کتاب، برای او چند اسم ذکر کرده که در هیچ کتابی یافت نمی‌شود.
۲. تا این زمان، مدرک و مستندی پیدا نشده که عون از نسل عباس بوده باشد؛ بلکه برخلاف آن، به اطمینان می‌توان گفت که تا پیش از تألیف کتاب *زاد الأعوان*، هیچ شخصی به نام «عون» در فرزندان حضرت عباس (ع) در کتب: رجال، تراجم، انساب، طبقات، حدیث و یا تاریخ یافت نمی‌شود. حتی در کتاب‌های محلی (م. ۷۲۶ ق.) که به زبان فارسی یا اردو نگاشته شده‌اند، این نام در سلسله‌نسب فرزندان حضرت عباس (ع) ذکر نشده است و پیش از تألیف این کتاب، کسی ادعا هم نداشت که وی از فرزندان حضرت عباس (ع) است.

۳. نویسنده، تاریخ تولد عون را ۴۱۹ ق.، و وفات او را ۵۵۶ ق. ذکر کرده است؛ یعنی ۱۳۷ سال عمر کرده و معمر بوده است. جالب این است که وی بعد از ملاقات با عبدالقادر

جیلانی صوفی، مذهب شیعه را ترک کرده، مذهب اهل سنت را اختیار می‌کند و آنچه سبب ملاقات وی با عبدالقادر بود، این بود که خاله عون، همسر عبدالقادر بود و از طرفی، خاله عبدالقادر به نام عایشه، همسر عون بود؛^{۱۰۷} اما با توجه به اینکه عبدالقادر، در سال ۴۷۰ یا ۴۷۱ یا ۴۹۰ ق. متولد شده و ۵۶۱ ق. از دنیا می‌رود و در سن ۱۸ سالگی به بغداد آمده^{۱۰۸}، از این لحاظ، عبدالقادر ۵۱ سال کوچک‌تر از عون است!

۴. به قول نورالدین، عون، منصب «قطب» را از عبدالقادر گرفت و سپس به هند آمد؛ ولی در جای دیگر، مثلاً ص ۱۰۴ و ۱۰۵ نوشته عون، به هند آمد و سپس، مردم به او لقب «قطب» دادند. این دو بیان، با یکدیگر تعارض دارند.

۵. این شخصیت والا، خدمت بزرگ و بی‌نظیری برای گسترش اسلام در هند انجام داده که شاید تا به امروز کسی در هند آن را انجام نداده باشد؛ چنان که هزاران نفر از مردم با وی بیعت کرده، مسلمان شدند و حتی همسران او که از اقوام کفار بودند و نیز فرزندان او از این زنان، همگی اسلام آوردند؛ با این توصیف، چطور می‌توان پذیرفت که تاریخ، این شخصیت مهم را فراموش کرده باشد و امروز هیچ اسم و رسمی از او وجود نداشته باشد.

۶. سلسله طریقت قادریه، در کتب موجود است؛ چون در اهل تصوف، شجره طریقت اهمیت بسیاری دارد؛^{۱۰۹} ولی قائلان به اعقاب عون، تا این زمان نتوانسته‌اند پیش از کتاب *زاد الأعوان*، مستند علمی معتبری را در این زمینه ارائه کنند؛ ضمن اینکه در کتب مربوطه، اسم «عون قطب شاه» یافت نمی‌شود.^{۱۱۰}

۷. در منابع اصیل و دست‌اول و حتی در منابع دست دوم، درباره شخصیت عون اطلاعاتی یافت نشده است؛ تا اینکه نورالدین، نخستین مرتبه در سال ۱۳۱۵ ق. شرح حال عون را در کتاب خود به نقل از: *میزان هاشمی*، *میزان قطبی* و *خلاصه الأنساب* آورده است. همین امر، باعث شده که امروزه دوازده نظر مختلف درباره عون وجود داشته باشد.^{۱۱۱} این اختلاف نظر، با توجه به نیافتن هیچ اثری در منابع قبلی، عدم اطمینان ما را بیشتر می‌کند.

۸. نویسنده، ادعا کرده است که فرزندان عون قطب شاه فقط در شبه‌قاره نیست؛ بلکه

در ایران و سرزمین عرب هم زندگی می‌کنند؛^{۱۱۲} ولی هنوز مدرک و مستندی معتبر ارائه نشده است که در ایران یا سرزمین عربی و حتی در بغداد که به گفته خود نویسنده، عون بعد از برگشت از هند در بغداد درگذشت و دو فرزندانش در آنجا باقی ماندند^{۱۱۳}، نشانه‌ای از این شخصیت وجود داشته باشد. این مطلب نیز نشان‌دهنده مشکوک و موهوم بودن چنین شخصیتی است.

منابع زاد الأعوان

۱. نورالدین (زنده در ۱۳۱۹ ق.)، فهرست صد کتب را ارائه کرده است^{۱۱۴} که به نظر می‌رسد، می‌خواهد به این طریق، کتاب خود را معتبر و مستند نشان دهد؛ اما نسب را منحصرأ از سه کتاب: میزان قطبی نوشته قطب‌الدین شامی، مطبوعه بیروت^{۱۱۵}؛ میزان هاشمی نوشته مولانا هاشم شاه بغدادی، مطبوعه مصر؛ و خلاصة الأنساب بدون اسم مؤلف، مطبوعه مصر^{۱۱۶} ارائه کرده است. افزون بر این، در خصوص اطلاعات دیگر مانند طبع و تاریخ طباعت درباره این سه، چیزی نگفته است؛ البته قطب‌الدین و هاشم شاه را با الفاظی مثل: «عالم تاریخ» و «ماهر رجال گذشتگان» یا «مورخ بی‌نظیر»^{۱۱۷} توصیف می‌کند. کلمه شجره طریقت^{۱۱۸}، واژه رایج اهل تصوف است. نیز در بعضی موارد، کلماتی همچون «الحجة القائم المنتظر صاحب الزمان (سلام الله علیهم اجمعین)» هم به چشم می‌خورد.^{۱۱۹}

وی برای بیان حوادث، هم‌زمان از بقیه کتب استفاده کرده است؛ اما هیچ ذکری از این سلسله‌نسب در آن منابع یافت نمی‌شود؛ درحالی‌که موضوع اصلی که نسب‌نامه است، باید با کتب معتبر انساب، تراجم، طبقات، تاریخ و حدیث مستند می‌شد.

۲. بعد از مراجعه به کتابخانه‌های موجود در شبه‌قاره هند، هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره سه کتاب یادشده و مؤلف آنان پیدا نشد. همین امر، موجب شده که عده‌ای در شبه‌قاره هند اعتقاد داشته باشند که این سه کتاب، وجود خارجی ندارند.^{۱۲۰} برخی نوشته‌اند: نورالدین، از چنین کتاب‌های عربی استفاده کرد که اثبات وجود خارجی‌شان، ممکن

نخواهد بود.^{۱۲۱} اسامی این سه کتاب و نویسندگانش در فهرس، اعم از کتب فهرست و تراجم و فهرست خطی یا چاپی کتابخانه‌های مختلف، یافت نمی‌شود؛ حتی در خود مصر و بیروت نیز که این کتب در آنجا چاپ شده‌اند، اثری از این سه کتاب در دسترس نیست.^{۱۲۲}

۳. اتفاق نظر بیش از حد در نقل مطالب و شرح حال و تاریخ تولد و مرگ و مقام دفن ارائه شده از سه کتاب مذکور و نیز نیافتن حتی یک مورد اختلاف در آنها، امر عجیبی است؛ چون در کتب مختلف، وجود اختلاف در مواردی مانند: تاریخ تولد، وفات و مقام دفن، امری طبیعی و رایج است. نبود اختلاف، خواننده را به منبع واحد سوق می‌دهد و مؤلف را زیر سؤال می‌برد.

۴. بعضی کتب که عناوین آنان در فهرست ارائه شده، مورد استناد قرار نگرفته است؛ مانند: نسخه خطی *عروة الوثقی* نوشته جعفر بن حمزه علوی؛ و نسخه خطی *نسب‌نامه علوی* / *اعوانی* به زبان عربی، مرتب شده توسط علمای بغداد؛ و *مفتاح كنز السعادت*^{۱۲۳} که به قول وی، کتاب مطبوعه ایران می‌باشد و قیمت روی آن، شش روپیه^{۱۲۴} ثبت شده است؛ درحالی که پول رایج در ایران، تومان بوده است.

۵. با توجه به مشابهت عبارات عربی این کتاب با *خلاصة الأقوال* علامه حلی (م. ۷۲۶ق.)، احتمال می‌رود که این کتاب، همان *خلاصة الأقوال* علامه حلی باشد که در دسترس نویسندگان قرار گرفته و او نیز بدون ذکر مؤلف، نام آن را *خلاصة الأنساب* گذاشته است. به نظر می‌رسد، نویسندگان عباراتی را که علامه حلی در *خلاصة الأقوال* درباره برخی اصحاب و علما ذکر کرده، بدون ذکر منبع اصلی، در مورد خود ذکر نموده است.

ادعای پیداشدن خلاصة الأنساب

برخی بدون دلیل منطقی و علمی، ادعا می‌کنند که *خلاصة الأنساب* که در *زاد الأعوان* مطبوعه مصر معرفی شده، از آثار ملا محمد نجف کرمانی (۱۲۹۰ق.) می‌باشد؛^{۱۲۵} درحالی که کسی به مطبوعه بودن این کتاب اشاره نکرده است؛ چون بعضی صرفاً تا حد

اسم، این کتاب را در حالات وی ذکر کرده‌اند؛ ولی نورالدین خلاصه الأنساب را بدون ذکر مؤلف، مطبوعه مصر گفته است.^{۱۲۶} بدیهی است که صرفاً به جهت تشابه اسمی نمی‌توان ادعا کرد که این، همان کتاب است.

با توجه با مندرجات زاد الأعوان احتمال دارد که خلاصه الأنساب، همان خلاصه الأقبوال علامه حلی باشد؛ زیرا نوشتن نامه به تاریخ ۱۱۴۱ گوست ۱۹۱۴ م. توسط خواجه ضیاءالدین سیالوی^{۱۲۷} (۱۹۲۹ م.) به قاضی امجد حسین اعوان (۱۹۳۷ م.) و خواستن^{۱۲۸} کتاب خلاصه الأنساب تألیف علامه حلی از وی^{۱۲۹}، و شمردن خلاصه الأنساب به عنوان تألیف جمال‌الدین الحسن بن یوسف حلی، مؤید این احتمال است.^{۱۳۰}

نتیجه

با توجه به روش، محتوا، منابع و مستندات و مقایسه مطالب کتاب زاد الأعوان با کتاب‌های در دسترس در زمینه: انساب، رجال، تراجم، طبقات، تاریخ و حدیث، می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. زاد الأعوان، نخستین کتابی است که در آن، تاریخ و تداوم اعقاب حضرت عباس بن علی (ع) ذکر گردیده و از این لحاظ، حایز اهمیت بوده، آبشخور و تأثیرگذار در همه منابع بعدی^{۱۳۱} شده است؛ تا اینکه حدود بیست سال پیش، منقولاتش در کتاب فارسی: چهره درخشان قمر بنی‌هاشم نوشته آقای ربانی خلخالی راه یافت. امروزه، کتاب چهره درخشان به دلیل چاپ شدن در حوزه علمیه قم، به منبع و مصدر اصلی درباره این موضوع تبدیل شده است.^{۱۳۲}

۲. این کتاب را نمی‌توان به عنوان مستند اصلی و علمی تلقی کرد و نمی‌تواند در بحث و موضوع مهمی مانند نسب یا نقل وقایع تاریخی، جایگاهی داشته باشد؛ زیرا مستندات سلسله‌نسب، به خصوص شرح حال افراد واقع از عبیدالله تا عون، از کتاب‌های مجهول‌الیهویه گرفته شده است؛ ضمن اینکه شرح حال آنها با منابع موجود اصلی و معتبر مطابقت ندارد. این نخستین کتابی است که این سلسله‌نسب را ارائه کرده است و برخی

- افراد برای ترویج و تثبیت آن، تمام سعی خود را به کار گرفته‌اند.
۳. مستندات سلسله‌نسب، عمدتاً از سه کتاب می‌باشند که میان آنها کتاب *میزان قطبی* و *میزان هاشمی* ناشناخته هستند.
۴. احتمالاً کتاب *خلاصۃ الأنساب*، همان *خلاصۃ الأقوال* علامه حلی (م. ۷۲۶ ق.) می‌باشد که وی آن را *خلاصۃ الأنساب* نامیده است؛ افزون بر اینکه وجود افراد و شرح حال آنها، از لحاظ مستندات تاریخی مورد تردید است.
۵. برای اثبات شخصیتی به نام «عون قطب شاه» که از نسل حضرت عباس علیه السلام و خلیفه عبدالقادر گیلانی باشد، مستندات ارائه شده از نظر علمی کافی نمی‌باشند؛ به‌ویژه آنکه ذکر از او در منابع دست‌اول نیامده است.
۶. سلسله‌نسبی که در این کتاب ذکر شده، فاقد مستندات و ارزش علمی می‌باشد و با احتیاط می‌توان گفت که مستندات منفرد *زاد الأعوان*، به‌عنوان منبع مستقل تلقی نمی‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است که اختلاف عرب‌بودن یا غیرعرب‌بودن نسل اعوان را مولوی حیدرعلی و نیز نورالدین در تألیف خود ذکر کرده‌اند و به‌خصوص نورالدین (زنده در ۱۳۱۹ق.) چند قول در این مورد بیان نموده است. (سلیمانی، نورالدین، باب *الأعوان*، طبع الیکترک پریس، ۱۹۲۳م، ص ۳، حیدر علی، *تاریخ علوی*، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۰)
۲. در ذیل احوال عون ذکر کرده که وی مذهب اهل سنت را بعد از ورود عبد القادر جیلانی به بغداد پذیرفت. (سلیمانی، نورالدین، *زاد الأعوان*، نشر حکیم مظفر حسین آوان منزل موچی دروازه لاهور، ص ۱۲۱)
۳. نورالدین، *زاد الأعوان*، پیشین، ص ۱۰۴.
۴. حیدر علی، *تاریخ علوی*، پیشین، ص ۱۰.
۵. علوی، ابوالحسنین وزیر حسین، *کریمه الخلائق أم البنین*، قم: آشیانه مهر، ص ۱۵۹؛ شاه‌دل اعوان، *تحفة الأعوان*، نشر افکار الأعوان، ۲۰۱۶م؛ نوشاهی، سید شریف احمد شرافت، *تاریخ عباسی*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اداره معارف نوشاهی، ص ۲۳۰ و ۳۴۵.
۶. یعنی قطب شاه، از اعقاب محمدبن حنفیه است یا از اعقاب عباس‌بن علی است.
۷. فردی به نام «عون قطب شاه» که ذکرش خواهد آمد، هر دو طایفه خود را به وی منسوب می‌کنند و از طریق او، سلسله‌نسب خویش را به امیر مؤمنان (ع) می‌رساند. البته درباره شرح حال وی، اختلاف نظر دارند.
۸. منور حسین، *جامع الفتاوی*، نشر حافظ سید ریاض حسین نقوی (فاضل مشرقیات) خطیب شیعه جوهر کالونی سرگودها، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.
۹. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)*، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷م، ج ۸، ص ۳۳.

۱۰. یکی از شهرهای قدیمی و معروف هند می‌باشد که اهالی آنجا مسلمان بودند و در قرن سوم و چهارم هجری، اسماعیلیان در این سرزمین حاکم بودند.

۱۱. یکی از شهرهای قدیمی، بزرگ و معروف در سند می‌باشد که اهالی آنجا مسلمان و تجار بودند و از ملتان ۱۲ مرحله فاصله دارد. عامل بنی‌امیه، این اسم گذاشته بود. (حموی، معجم البلدان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م، ج ۵، ص ۲۱۱)

۱۲. مسعودی، مروج الذهب، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۳. بیهقی، لباب الأنساب، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۱۴. ابن‌عنبه، عمدة الطالب، نجف اشرف: منشورات المطبعة الحیدریة، الثانية، ۱۳۸۰ق/ ۱۹۶۱م، ص ۳۳۵.

۱۵. حموی، معجم البلدان، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۱.

۱۶. مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۷. این کتاب، پیش از زاد الأعوان در سال ۱۸۹۶م. نوشته شده است. نورالدین در سال ۱۳۱۵ق در تألیف خود، تاریخ علوی را در مآخذ زاد الأعوان ذکر کرده و نظر وی را نقد نموده است.

۱۸. در شبه‌قاره، خنیاگران، طایفه خاصی هستند که از لحاظ موقعیت اجتماعی، پست به شمار می‌روند و به آنها «میراثی» می‌گویند. کارشان، خنیدن، به‌خصوص در مراسم شادی مانند عروسی است.

۱۹. چون در مقدمه باب الأعوان تاریخ تألیف آن را همین ذکر کرده است (نورالدین، باب الأعوان، پیشین، ص ۴)

۲۰. همچنین، نورالدین در سال ۱۳۱۹ق. کتاب دیگری به نام باب الأعوان نوشت.

۲۱. علوی، کریمه الخلائق، پیشین، ص ۲۴۶؛ نورالدین، باب الأعوان، پیشین، مقدمه.

۲۲. تاریخ حیدری، در سال ۱۹۰۹م. نوشته شد و بعد از وفات مؤلف، در سال ۱۹۲۲م. چاپ شد.

- (م). حمد کریم‌خان اعوان، *تاریخ قطب شاهى علوی اعوان*، کشمیر: نشر اداره تحقیق الأعوان سنگوله، اعوان منزل دبن سنگوله راولاکوت پونجه آزادکشمیر، ص ۱۳)
۲۳. نورالدین، *باب الأعوان*، پیشین، ص ۷.
۲۴. همان، ص ۲۱۰ و ۲۱۹.
۲۵. همان، ص ۲۱۹.
۲۶. پول شبه‌قاره در آن زمان، رویه بوده است؛ البته هنوز هم در کشور پاکستان و هندوستان، پول رایج، رویه است.
۲۷. نورالدین، *زاد الأعوان*، پیشین، ص ۹، ۱۰.
۲۸. ملک حسام‌الدین اعوان، در منطقه پونجه (کشمیر پاکستان) در ناحیه بساری به دنیا آمد؛ ولی زمان تولد و وفات او معلوم نیست. در سال ۱۹۳۲م. همراه برخی یاران خود، انجمنی به نام «اعوان کانفرنس» تأسیس کرد. وی، کتاب *تاریخ نسب الأعوان* را تألیف کرد و در آن، نسب‌نامه مدعیان اعقاب علوی اعوان، از دو فرزند عون قطب شاه را مرتب کرد.
۲۹. نورالدین، *باب الأعوان*، پیشین، ص ۲۱۶.
۳۰. همان، ص ۲۱۰.
۳۱. پول خُرد در شبه‌قاره هند؛ برابر یک‌چهارم رویه.
۳۲. نورالدین، *باب الأعوان*، پیشین، ص ۲۱۶.
۳۳. همان.
34. caste system.
۳۵. محمد مجیب، *تاریخ تمدن هند*، دهلی: قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، ۱۹۹۹م، ص ۵۹ - ۶۴.
۳۶. مبارک علی، *تاریخ تحقیق کی نئی رحجانات*، لاهور: فکس هوس، ۲۰۰۴م، ص ۳۸.
۳۷. پرسپوال، *تاریخ هند*، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳۸. مبارک علی، جاگیر داری و جاگیر دارانه کلچر، لاهور: مشعل بکس، ۱۹۹۶م، ص ۱۱۳.
۳۹. ضیاء الملک، ازواج الہند، لاهور: مطبع گیلانی، ۱۹۳۱م، ص ۲۵۳.
۴۰. تالبورت، تی. دبلیو ایچ، احوال اقوام ہند، مطبع جیل: دیرہ اسماعیل خان، ۱۸۷۰م، ص ۳.
۴۱. عباسی، محمود، تحقیق سید و سادات، کراچی: مکتبہ محمود، بی تا، ص ۱۶.
۴۲. مرزا، شفقت تنویر، دسترکت گزیتر، لاهور: مشعل بکس، بی تا، ص ۱۱ و ۱۲.
۴۳. نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۲.
۴۴. منطقہ ای در ایالت پنجاب.
۴۵. اولین فرد از فرزندان حضرت عباس (علیہ السلام) کہ بہ گمان نورالدین از بغداد بہ ہند آمد.
۴۶. تعداد آنها یازده فرزند می باشد.
۴۷. مراد از فقرا، صوفیای اعوان هستند کہ پایبند بہ طریقت هستند.
۴۸. بنا بر ادعای نویسنده، اولین فرد علوی نسب است کہ بہ ہند آمد.
۴۹. نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۲.
۵۰. در مباحثی آتی، درباره این سہ کتاب بحث خواهیم کرد.
۵۱. نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۹۶.
۵۲. ہاشم، ای - ایل، ہندوستان کا شاندار ماضی، دہلی: قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، ۱۹۹۸م، ص ۲۰۴.
۵۳. نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۱۴ - ۱۷.
۵۴. همان، ص ۷۴ - ۱۰۳.
۵۵. سید محمدرضا جلالی، در کتاب العباس نسبت بہ لبابہ با تحقیق اثبات کردہ کہ مادر عبیداللہ بن عباس، لبابہ بودہ؛ نہ امامہ. همچنین، او بنت عبیداللہ بن عباس است؛ نہ اینکہ بنت عبداللہ باشد. (جلالی، سید محمدرضا حسینی، العباس ابوالفضل بن امیر مؤمنان سماتہ وسیرتہ، کربلا: مکتبۃ

ودار مخطوطات العتبة العباسية المقدسة، ۱۴۳۴ق ص ۲۵۵ - ۲۶۲)

۵۶. بخاری، ابونصر، *سر السلسلة العلویة*، ص ۸۹؛ تلمسانی معروف بُری، *الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله*، بیروت: مؤسسة الأعلّم للطبوعات، ص ۵۷؛ زبیری، أبو عبدالله، *نسب قریش*، القاهرة: دار المعارف، ص ۷۹؛ ابن قتیبه، *المعارف*، القاهرة: دار المعارف، ص ۲۱۷.

۵۷. تلمسانی معروف بُری، *الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة*، الرياض: دار الرفاعی للنشر والطباعة والتوزیع، ج ۲، ص ۲۲؛ الزبیری، *نسب قریش*، پیشین، ج ۱، ص ۲۸؛ ابن قتیبه، *المعارف*، پیشین، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار الصادر، بی تا، ج ۵، ص ۳۱۸.

۵۸. علوی، علی بن محمد، *المجدی فی أنساب الطالبین*، قم المقدسة: مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی العامة، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۱.

۵۹. نورالدین، *زاد الأعوان*، پیشین، ص ۷۶.

۶۰. عیسی بن عبدالله قمی قرن سوم، از اصحاب امام صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع) بود. زمان تولد و وفاتش، در منابع رجالی ذکر نشده و در نزد امام صادق (ع) از احترام و منزلت خاصی برخوردار بود. امام (ع) درباره او فرمود: «عیسی بن عبدالله از ما اهل بیت است؛ چه زنده باشد و چه از دنیا برود.» (کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، تلخیص: شیخ طوسی (اختیار معرفة الرجال)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ص ۳۳۴)

۶۱. حلی، حسن بن یوسف، *خلاصة الأقوال*، مؤسسة نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۷.

۶۲. طوسی، *الفهرست*، مؤسسة نشر الفقاهة، الأولى، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۲، ۵۴ و ۷۱؛ همان، ج ۲، ص ۴۷۳، ۶۲۳ و ۶۲۴.

۶۳. نورالدین، *زاد الأعوان*، پیشین، ص ۷۷ - ۸۰.

۶۴. علوی، *المجدی فی أنساب الطالبین*، پیشین، ص ۲۳۱.

۶۵. همان.

۶۶. «حمزة بن الحسن العلوی، كان له اختصاص بموسى الكاظم سلام الله عليه، وقال بعض الثقات: ان موسى الكاظم كان قاعداً تحت ظل اذا طلع عليه شاب حلوا الوجه حسن الشمائل عليه قميص نرسی ورداء نرسی وفي رجله نعل محضر فسلم على موسى فقام اليه فرجبه فجالسا ساعة فقاما وكفه في كف موسى فذهبه اقدماً فرجع موسى وذهب هو فقلت يا سيدى من هذا الشاب؟ قال: هو حمزة بن الحسن العلوی، من اهل قوله تعالى: إن الذين سبقت لهم منا الحسنی (انبیاء، آیه ۲۴۷).» (نورالدین، زاد الأعدان، پیشین، ص ۸۱)
۶۷. نورالدین، زاد الأعدان، پیشین، ص ۸۳.
۶۸. همان، ص ۸۰ - ۸۴.
۶۹. نجاشی، ابوالعباس، رجال نجاشی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۶ق، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴؛ حلی، خلاصة الأقوال، پیشین، ص ۱۲۱.
۷۰. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک علم رجال الحديث، ناشر: ابن المؤلف، الأولى، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۷۲، ش ۵۰۴۰.
۷۱. ابن عنبه، عمدة الطالب، پیشین، ص ۳۵۸.
۷۲. الزبيری، نسب قریش، پیشین، ص ۷۹.
۷۳. اندلسی، ابن حزم، جمهرة انساب العرب، بیروت: دار الكتب العلمية، الثالثة، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵؛ ابونصر بخاری، سرالسلسلة العلویة، پیشین، ص ۱۹؛ فخر رازی، الشجرة المباركة فی أنساب الطالبیة، قم: مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۹ق، ص ۳۶؛ نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۰.
۷۴. ابن عنبه، عمدة الطالب، پیشین، ص ۹۸؛ الزبيری، نسب قریش، پیشین، ص ۷۹.
۷۵. علوی، المجدی فی أنساب الطالبین، پیشین، ص ۸۲.
۷۶. البته در کتب دیگر رجال نیز این عبارات درباره حسن بن فضال نقل شده است. (نجاشی، رجال

نجاشی، پیشین، ص ۳۴؛ حلی، خلاصه الأقوال، پیشین، ص ۹۹؛ کشی، رجال کشی، پیشین، ج ۲، ص ۸۰۱؛ همان، ص ۳۸

۷۷. حلی، خلاصه الأقوال، پیشین، ص ۱۶۴؛ کشی، رجال کشی، پیشین، ص ۴۱۰، ش ۷۷۰.

۷۸. حلی، خلاصه الأقوال، پیشین، ص ۱۶۴؛ کشی، رجال کشی، پیشین، ص ۴۱۰.

۷۹. رک: جعفریان، رسول، حیات سیاسی و فکری امامان شیعه، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۳۸۱ش، ص ۴۳۲.

۸۰. «اما جعفر بن حمزة العلوی، کان من اصحاب علی الرضا بن الموسی و أمه ام کلثوم بنت حسن بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. هو محدث جلیل القدر. قال الکشی: اجتمعت الصحابة علی الصحيح ما یصح عنه وأقروا له بالفقه فی آخرین.» سپس، در صفحه بعد نقل کرده: «عن محمد بن قولویه عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی عن احمد بن الولید عن علی بن المسیب الهمدانی، قال: قلت للرضا علیه السلام شقتی بعیدة ولست وأصل إلیک فی کل وقت فممن أخذ معالم دینی؟ قال: من جعفر بن حمزة العلوی أو من زکریا بن آدم الصمی المأمونین علی الدین والدنیا وتوفی هو فی البغداد سنة بضع وعشرين ومائتین ودفن فی مقبرة القریش.» (نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۸۵ - ۸۶)

۸۱. بخاری، ابونصر، سر السلسلة العلویة، پیشین، ص ۷۴؛ ابن عنبه، عمدة الطالب، پیشین، ص ۳۱۲؛ علوی، المجدی فی أنساب الطالبین، پیشین، ص ۲۰۸؛ فخر رازی، الشجرة المباركة، پیشین، ص ۴۸.

۸۲. کشی، رجال کشی، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۸، ش ۱۱۱۲، ما روی فی زکریا بن آدم القمی؛ حلی، خلاصه الأقوال، پیشین، ص ۱۵۱، ش ۴، زکریا بن آدم قمی.

۸۳. رک: رامپوری، غیاث الدین، فرهنگ غیاث اللغات، تهران: کانون معرفت، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۸۴. حلی، خلاصه الأقوال، پیشین، ص ۹۳، ۱۹۵ و ۲۲۴.

۸۵. «کان... مثل علم الکلام والفقه واصول الفقه والأدب والنحو والشعر وغير ذلك، وله ديوان شعر يزيد على عشرين الف بيت وله مصنفات كثيرة وبكتبه استفادة الإمامية منذ زمنه... إلى يومنا...». (نورالدين، زاد الأعوان، پیشین، ص ۸۸)
۸۶. نجاشی، رجال نجاشی، پیشین، ص ۲۷۲؛ ابن داود، رجال ابن داود، نجف اشرف: منشورات مطبعة الحيدرية، ۱۳۹۲ق، ص ۱۳۸؛ حلی، خلاصة الأقوال، پیشین، ص ۱۸۹.
۸۷. حلی، خلاصة الأقوال، پیشین، ص ۱۷۹.
۸۸. نورالدين (زنده ۱۳۱۹ق.)، از این سه کتاب تا قرن ششم گزارش نقل می‌کند.
۸۹. «و اما قاسم بن علی العلوی کان، من اصحاب علی بن محمد الهادی وابنه حسن العسکری وابنه محمد المهدي الحجة القائم المنتظر صاحب - سلام الله عليهم اجمعين - وأمه زينب بنت علی بن الحسين بن موسى بن ابراهيم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابي طالب، وهو شيخ اصحابنا ومقدمهم وله منزلة عظيمة، كثير الحديث، جليل القدر.» (نورالدين، زاد الأعوان، پیشین، ص ۹۰ و ۹۱)
۹۰. نمازی، مستدرک علم رجال الحديث، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۱، ش ۱۱۷۷۰.
۹۱. نجاشی، رجال نجاشی، پیشین، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴.
۹۲. ابن عنیه، عمدة الطالب، پیشین، ص ۳۶۰.
۹۳. شجره دست نویس حضرت آقای شهاب الدین مرعشی، مرقوم در تاریخ ۱۳۶۱ش، قم المقدسة.
۹۴. حلی، خلاصة الأقوال، پیشین، ص ۲۴۶، ش ۳۹؛ ابن داود، رجال ابن داود، پیشین، ص ۱۸۶، ش ۱۵۲۳؛ نجاشی، رجال نجاشی، پیشین، ص ۳۸۰، ش ۱۰۳۲.
۹۵. «اما الطيار بن القاسم العلوی، کان أمه حميدة بنت عبدالله بن داود بن ذکریا بن اسماعیل بن الفضل بن یعقوب بن الفضل بن عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبدالمطلب بن هاشم، و هو شيخ الامامية ورئيس الطائفة جليل القدر، عظيم المنزلة، عارف بالاخبار والرجال والفقه والاصول والكلام

والأدب وجميع الفضائل تنسب اليه، وصنفه في كل فنون الاسلام وهو المذهب للعقائد في الفروع والاصول الجامعة بكلمات النفس في العلم والعمل، وتوفي سنة ثلثين وثلثمائة من الهجرة وتوفي في البغداد ودفن في مقبرة القريش.» (نورالدين، زاد الأعوان، پيشين، ص ٩٤ - ٩٦)

٩٦. حلي، خلاصة الأقوال، پيشين، ص ٢٤٩، ش ٤٧.

٩٧. علوي، كريمة الخلاق، پيشين، ص ١٧٧، ١٧٨ و ١٨٠.

٩٨. ر.ك: شاه دل أعوان، تحفة الأعوان، اسلام آباد، افكار الأعوان، ٢٠١٦م، ص ١١٩ و ١٢٤؛ نوشاهی، تاريخ عباسی، پيشين، ص ٣١٥ و ٣٢٤.

٩٩. «أما الحمزة بن الطيار بن القاسم العلوي، كان أوثق... أهل زمانه عند اصحاب الحديث وغيرهم وأمه فاطمة بنت اسد الفاروقي، كان يصلي كل يوم خمسين ومائة ركعة ويصوم في السنة ثلاثة أشهر ويخرج زكاة ماله كل سنة ثلاث مرارة وذلك لأنه لما مات والده لزم على نفسه أن يصلي عنهما ويزكي عنهما ويحج عنهما ويصوم عنهما وكل شيء من البر والصالح يفعل لثمن نفسه يفعل عنهما وكانت له منزلة من الزهد والعبادة وولد سنة اثنتين وثلث مائة ومات ليلة الجمعة لسبعة خلون من المحرم سنة ثمان وتسعين ثلث مائة ودفن في البغداد وفي مقبرة القريش.» (نورالدين، زاد الأعوان، پيشين، ص ٩٧)

١٠٠. حلي، خلاصة الأقوال، پيشين، ص ١٧٠، ش ١؛ شيخ طوسي، الفهرست، پيشين، ص ١٤٦، ش ٣٥٦.

١٠١. نورالدين، زاد الأعوان، پيشين، ص ٩٧.

١٠٢. نجاشي، رجال نجاشي، پيشين، ص ١٤٠ و ٣٦٤؛ شيخ طوسي، رجال الطوسي، پيشين، ص ٤٢٤؛ حلي، خلاصة الأقوال، پيشين، ص ١٢١.

١٠٣. نمازی، مستدرک علم رجال حديث، پيشين، ج ٣، ص ٢٨.

١٠٤. «أما يعلى بن حمزة العلوي وهو المشهور بالقاسم وأمه خديجة بنت ابراهيم الصديقي، وكان

شاعرا فاضلا عالما ورعا عظیم الشان رفیع المنزلۃ، وكان سمع الحديث وله كتب كثيرة في الامامية وغيرها، وكان له ولد العون وهو جدّ الأعوان وولد يعلى خمسة وثمانين وثلاثة، وتوفي سنة ثلثة وسبعين و أربع مائة من الهجرة، ودفن في البغداد في مقبرة القريش.» (نورالدين، زاد الأعوان، پیشین، ص ۱۰۰)

۱۰۵. در تصوف، قطب، مرتبه والاى است كه افراد معدودى به اين مقام مى‌رسند. «القطب هو خليفة الله في ارضه اعنى عالم الامكان لانه ارض وعالم الوجوب سماؤه ولا بد للخليفة...» (ر.ك: رفيق العجم، موسوعة مصطلحات التصوف الاسلامى، لبنان: مكتبة ناشرون، ۱۹۹۹م، ص ۷۶۰)

۱۰۶. نورالدين، زاد الأعوان، پیشین، ص ۱۰۳ به بعد.

۱۰۷. همان، ص ۱۰۴.

۱۰۸. الذهبى، تاريخ الإسلام، لبنان: دار الكتاب العربى، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م، ج ۳۹، ص ۹۲؛ ابن‌رجب، ذيل طبقات الحنابلة، القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، ۱۹۵۲م، ج ۱، ص ۲۹۰.

۱۰۹. زوار حسين شاه، مولانا حضرت سيد حضرت مجدد الف ثانی، ص ۵۵ - ۵۸، به نقل از: محمد نذیر رانجها، خاتقاه سرهند شريف، لاهور: اشتياق اے مشتاق پريس، ۲۰۱۱م، ص ۲۳۶ - ۲۳۹؛ قدوسى، اکرم، اقتباس الأنوار، لاهور: فيصل ناشران و تاجران کتب، بی‌تا، ص ۵۰ - ۶۵.

۱۱۰. علوى کرمانى، سير الاولياء، ناشر خواجه حسن نظامى، بی‌تا؛ فضل احمد، گلزار ابرار (ترجمه اذکار ابرار)، لاهور: مکتبه سلطان عالمگیر؛ میرزا لعل بیگ بدخشی، ثمرات القدس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶ق؛ محمد دین کلیم قادری، تذکرہ مشایخ قادریہ، لاهور: نوری کتابخانہ، ۱۳۹۳ق؛ خلیق احمد نظامی، مشایخ چشت، لاهور: مشتاق بک کارنر کریم مارکیت؛ نگہت فاطمہ، تاریخ فرشتہ مین مذکور عرفاء، علماء اور شعراء، رامپور رضا لائبریری رامپور، ۲۰۱۰م.

۱۱۱. نوشاهی، صاحب‌زادہ تنویر حسین، حضرت نوشہ گنج‌بخش، ۲۰۰۹م، ص ۴۳ و ۴۴.

۱۱۲. نورالدین، *زاد/الأعوان*، پیشین، ص ۱۱۸.
۱۱۳. همان، ص ۱۲۳.
۱۱۴. ر.ک: نورالدین، *زاد/الأعوان*، پیشین، ص ۵ - ۹.
۱۱۵. در کتاب *باب الأعوان*، این کتاب را مطبوعه مصر معرفی می‌کند. نیز اسم مصنف را قطب شاه علوی نوشته است. (ر.ک: نورالدین، *باب الأعوان*، پیشین، ص ۱۸)
۱۱۶. نورالدین، *زاد/الأعوان*، پیشین، ص ۴۹. خلاصه *الأنساب*، مطبوعه بیروت نوشته شده است.
۱۱۷. همان، ص ۸۰ و ۱۴۷.
۱۱۸. این واژه، بین علمای امامیه رایج نیست. طریقت، یعنی تزکیه باطنی. شجره طریقت، سلسله‌ای است که در آن، معلّمان اهل سلوک بیان می‌شوند.
۱۱۹. نورالدین، *زاد/الأعوان*، پیشین، ص ۸۱، ۸۸ و ۹۰.
۱۲۰. شیر محمد اعوان، در یک مقاله برای دریافت اطلاعات این سه کتاب، فهرست حدوداً ۴۰ مورد از کتابخانه‌های شبه‌قاره هند را ارائه نموده که به آنجا مراجعه کرده است. (اعوان، محبت حسین، *تاریخ علوی اعوان*، پاکستان: اداره تحقیق الأعوان، ص ۵۲)
۱۲۱. اعوان، *تاریخ علوی اعوان*، پیشین، ص ۵۳.
۱۲۲. *فهرس مخطوطات العربیه بدارالکتب المصریة*، لندن: طبع الفرقان لالتراث الاسلامی؛ عبسی الصالحیة، *المعجم الشامل لالتراث العربی المطبوع*، القاهرة: معد المخطوطات العربیة، ۱۹۹۳م؛ مصطفی درایتی، *فهرستگان نسخه‌های خطی ایران؛ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۹۰ش؛ احمد منزوی، *فهرستواره کتاب‌های فارسی*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲ش؛ همو، *فهرست مشترک نسخه خطی فارسی پاکستان*، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۹۹۲م؛ مصطفی درایتی، *فهرستواره دست‌نوشت‌های ایران* (دنا)، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹ش.

۱۲۳. به قول وی، مطبوعه ایران و تألیف علی بن جعفر علوی است و قیمت پشت جلد کتاب نیز ۶ روپیه درج شده است.

۱۲۴. روپیه، پول رایج شبه قاره در آن زمان بوده است.

۱۲۵. علوی، کریمه الخلائق، پیشین، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۱۲۶. نورالدین، زاد الأعوان، پیشین، ص ۵.

۱۲۷. از اکابر اهل سنت می باشد که ۱۸۸۵م. در سیال شریف متولد شد و در ۱۹۲۹م. وفات یافت. (محمد عبدالحکیم شرف، تذکره اکابر اهل سنت، لاهور: نوری کتابخانه، ۲۰۰۵م).

۱۲۸. از این نامه برمی آید که در آن زمان، خلاصه الأنساب را تألیف حلی (م. ۷۲۶ق.) می دانستند و برخی این کتاب را چنین توصیف می کنند که در آن، نسب اولاد علی بیان شده است که در کشورهای دیگر پخش شده اند. در این باره، رک:

https://en.wikipedia.org/wiki/Al-Hilli#cite_note-libc-۱۲

129. https://en.wikipedia.org/wiki/Qazi_Mian_Muhammad_Amjad

130. https://en.wikipedia.org/wiki/Al-Hilli#cite_note-libc-۱۲

۱۳۱. نوشاهی، تاریخ عباسی، پیشین، ص ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵ و ۳۲۶.

۱۳۲. علوی، کریمه الخلائق، پیشین، ص ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۴.